کندی کشته شد و حوشب بفتح حا مهمله وشین معجمه و او ذو الظلم کفتندی و در صفین بدست سلیمان بن صرد خزاعی کشته شد و معاوی مرخم معاویه برای ضرورت شعر و اظلام بتاریکی شب شدن و کرز بضم کاف و تقدیم را مهمله بر معجمه و نبهان بتقدیم نون مفتوحه بر بای موحده و محرق بحا مهمله و رای مشدده و حرث بثا مثلثه بر وزن حمیری و قینی مطاع بن مطلب و این دو بعد از کریب بدست مرتضی کشته شدند و مرویست که مرتضی علیه السلام فرود آمد و بعضی از ایشان را بر بالای بعضی انداخت و میخواند الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقین و عبید عبید الله پسر امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنهما و او بدست عبد الله بن سوار عبدی مقتول شد و بعضی گویند بدست حریث بن خالد و بعضی گویند هانی بن خطاب و بعضی گویند هانی بن عمرو و بعضی گویند محرز بن صحیح و مرویست که چون عبید الله بمیدان آمد و مبارزت محمد بن حنفیه میخواست که پیش رود مرتضی فرمود مکانک یا بنی لا تخرج الیه محمد گفت ولم ذلک یا امیر المومنین فو الله لو دعانی الی البراز ابوه لخرجت الیه مرتضی فرمود مه یا بنی لا تقل فی ابیه الا خیرا و سلم ابو الاعور عمرو بن سفیان سلمی که در وقت توجه معاویه بشام مقدمه لشکر او بود **میفرماید** چنانچه هم مانیز هندرا نیزه زدن ها و زدن ها بشمشیرها ما تا پشت کرد و بازپس ایستاد و پشت گرد در حالی که خواند زبرقان پسر ظالم را و ذا الکلاع را و خواند کریب را و نعمت را و عمرو را و نعمان را و بسر را و مالک را و حوشب را و خوانده معاویه بود و بتاریکی شب در آمد و خواند کرز پسر نبهان را و پسر محرق را و حرث را و قینی را و عبید الله را و ابو الاعور سلمی را **پس** اعدا که از غصه گسسته شدند همه و زخنجر ما زهر چشیدند همه و در معرکه همچو مرغ وحشی بودند و زجر سپاه ما رمیدند همه **حکایت حرب صفین و ذکر قبایل همدان و نامودن مرتضی ملک الیمن ایشان** و فضایل
ولما رایت الخیل تقرع بالقنا فوارسها حمر العیون و دوامی و اقبل رهج فی السماء کانه غمامة دجن ملبس بقتام و نادی ابن هند فی الکلاع و یحصبا و کنده فی لخم و حی جذام تیممت همدان الذین هم اذا ناب امر جنتی و سهامی
و حمر جمع احمر و دوامی خون آلوده و رهج گرد حرب و الدجن بالفتح الباس الغیم السماء و الباس

و قیام کرد سپاه و ذو الکلاع بکاف مفتوحه و عین مهمله و ذو کلاع که در قطعه سابق گذشت مخفف اوست بدلیل رجز مالک اشتر **شعر** ابلغ عنی حوشبا و ذا الکلع فحوشب الملعون ارداه الطمع و ذا الکلاع قومه اهل البدع قوم جفاة لاحیاء و لا ورع و گویند ذو الکلاع در زمان خلافت امیر المومنین عمر علیه السلام از یمن بمدینه رفت و هژده هزار غلام همراه داشت و چهار هزار را بجا آزاد کرد عمر علیه السلام گفت باقی را آزاد کن که ثلث بهای ایشان را اینجا بدهم قبلی بشام نویسیم و ثلثی بیمن او روز دیگر همه را آزاد کرد و هیچ نگرفت و یحصب بکسر الصاد حی من الیمن و تیمم آهنگ کردن و نوب کسی را کار دشوار رسیدن و جنة سپر **منعوله** چون دیدم سپاه را که کوفته شدند بنیزه سواران سرخ چشمان و بودند خون آلوده در وگرد گرد حرب در آسمان گویا که آن ابری بود برای پوشانیدن آسمان پوشانیده بگرد سیاه و ندا کرد پسر هند ذو الکلاع را و قبیله یحصب را و قبیله کنده را و قبیله لخم را و قبیله جذام را آهنگ کردم همدان را که ایشان آنانند چون برسد کاری سخت سپر من و تیرهای من اند **پس** آمدم که غبار حرب انگیخته شد بر فرق حسود خاک ها بیخته شد چون چشم بخون دشمنان کردم سرخ دیدند بچشم خود که خون ریخته شد **بادیت**
فیهم دعوة فاجابنی فوارس من همدان غیر لیام فوارس من همدان لیسوا بعزل غداة الوغا من یشکر و شبام و من ارحب الشم المطاعین بالقنا و رهم و احیاء السبیع و یام و من کل حی قد اتتنی فوارس ذوو نجدات فی اللقاء کرام بکل ردینی و عضب تخاله اذا اختلف الاقوام شعل ضرام یقودهم حامی الحقیقة منهم سعید بن قیس و الکریم یحامی و خاضوا لظیها و اصطلوا بشرارها و کانوا لدی الهیجا کشرب المدام
الاعزل الذی لا سلاح معه و قوم عزل و عزل بالتشدید و یشکر بضم الکاف و شبام بکسر شین معجمه و ارحب بحا مهمله و رهم بضم را مهمله و یام قبایل همدان و مطاعین جمع مطعان و ردینی بضم را ای نیزه منسوب بزنی رودینه نام و شعل آتش افروز و الحقیقة ما یحق علی الرجل ان یحمیه و فلان حامی الحقیقة ای یحق الحقیقة و الحقیقة الرایة و سعید سردار قبیله همدان و محامات کسی را نگاه داشتن و لظی زبانه آتش و اصطلا بآتش گرم شدن و الشرار

و سبیع بفتح سین مهمله
آتش افروختن و ضرام